

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به آیه مبارکه لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم، خب بحث هایی شد که استثنا متصل است، استثنا منقطع است و اگر استثنای متصل بود چند تا تقریبش را متعرض شدیم و اگر استثنای منقطع شد استثنای منقطع را عرض کردم یک عنایتی می خواهد، یک توجیهی می خواهد مثلا ابلیس چون در میان ملائکه بود، می گویند معلم ملائکه هم بود وقتی که فرمود فسجد الملائکه، کلمه إلا ابلیس را بکار برد که می خواست بگوید در آن جمع کثیر میلیارد میلیارد ملائکه، این یکی مثلا این کار را انجام نداد و لذا این نکته دارد. مرحوم آقای طباطبائی هم چون استثنا را به نظر مبارکشان منقطع گرفتند.

یکی از حضار: لا تاکلوا را تملک گرفته است

آیت الله مددی: این لا تاکلوا به معنای تملک را عرض کردم مرحوم میرزا علی آقای ایروانی دارد، مرحوم میرزا علی آقا چه در اصولشان که یک حاشیه بر کفایه دارند و چه در حاشیه شان بر شرح بر مکاسب خیلی آزادانه فکر می کنند، انصافا خیلی نکات و لطائف خوبی دارد، تقریبا سعی می کند در هر مسئله ای وارد بشود و نکته جدیدی را بگوید و انصافا از این جهت این حاشیه مکاسب ایشان حتی حاشیه کفایه ایشان، مخصوصا من با این حاشیه غالبا مانوسم، ایشان گفته لا تاکلوا ای لا تملکوا، اکل کنایه از تملک است لکن انصافا چند روز پیش عرض کردم انصافا خلاف ظاهر است، انصافا اکل به معنای تملک خلاف ظاهر است.

باز حرف مرحوم علامه که اکل مطلق تصرف نباشد، تصرف مفنی باشد، می گویند فلانی مال مردم را می خورد یعنی از بین می برد این باز یکمی معقول تر است.

پرسش: مبهم ۲:۴۰ این قید بالباطل است که اگر حیثیت تعلیلیه بگیریم با استثنای متصل می سازد و اگر حیثیت تقییدیه بگیریم با استثنای منقطع می سازد.

.....  
صحة الاستدلال بالآية بين أن يكون الاستثناء متصلا كما هو الظاهر بأن يكون الباطل عنده

آیت الله مددی: خیلی از ایشان بعید است

یکی از حضار: لا تملکوا اموال الناس بسبب من الاسباب فإنه باطل إلا أن يكون

آیت الله مددی: خیلی بعید است، یعنی انصافا این را خود آقای علامه هم گفت، این که انصافا خلاف ظاهر است، اولاً حیثیت در خطاب را ما قاعده اش را عرض کردیم دیگر تکرار نکنیم. در خطابات شرعیه حیثیات تقییدیه هستند تعلیلیه نیستند إلا خاص که دلیل خارجی باشد، در احکام عقلی حیثیات تعلیلیه هستند، عرض کردیم فارق اساسیش اگر حیثیت تاثیرگذار است یا به عبارت دیگر حیثیت و متحیث هر دو موضوع اند می شود تقییدی، اگر حیثیت موضوع نیست متحیث موضوع است می شود تعلیلی، یعنی خود حیثیت لحاظ نمی شود مثلا عنوان دختر زوجه که ربیبه است بر انسان حرام است اما عنوان زوجیت لحاظ نمی شود، اگر عنوان زوجیت لحاظ شد دختر زوج است، شما اگر خانمی را بگیرید که دختری داشته باشد این چون دختر زوجه است، بنت زوجه است این بر شما حرام است اما اگر این خانم را طلاق دادید رفت شوهر دیگری گرفت از آن شوهر دختر شد این دختر زوجه نیست، چون زوجه شما نیست، اگر حیثیت را تعلیلی گرفتید یعنی عنوان زوجه سبب بشود که ذات این زن هر دختری از او به دنیا بیاید این بشود بنت الزوجة ولو زوجه شما نباشد، این می شود حیثیت تعلیلی، این مسئله ای که الان ابتلا هست که از ما هم سوال کردند که اگر کسی زنی را گرفت دختر نداشت طلاقش داد رفت شوهر دیگر گرفت از آن دختر دار شد این دختر به شوهر اول حلال است یا نه؟ جواب نه، فرق نمی کند، این طبق قاعده اگر ما باید باشیم باید بگوییم بله چون حیثیت تقییدی است، وقتی بنت الزوجه شد، این الان بنت الزوجة نیست، بنت امرأة کانت زوجة، لذا هم عرض کردیم در کتاب کفایة در بحث مشتق این را روی مشتق گذاشت که این تابع مشتق است، اگر گفتیم این هنوز زوجه است یعنی متلبس است ولو زال التلبس، ایشان از آن راه وارد شد، البته حرف مال خود مرحوم صاحب کفایه نیست، ایشان گفته عن الفخر، مراد ایشان در فخر چون عادتا وقتی ما فخر می گوئیم مراد فخر رازی است، ایشان مرادش از فخر، فخر المحققین پسر علامه است، اشتباه نشود، کفایه را هم برایتان شرح دادیم، ایشان می گوید لما عن الفخر، مراد از

فخر در عبارت کفایة فخر المحققین است نه فخر رازی معروف، این بحث را هم سنی ها انجام دادند، فخر المحققین اصولا فقه شیعه جور خاصی است، خیلی بحث های معقول در بحث هایش است، ایشان این مسئله را روی این جهت بحث مشتق برد، ما توضیح دادیم که اصل این تصور مرحوم فخر المحققین درست نیست، این تصور صحیح نیست. نکته فنی این است که من عرض کردم، ربطی به مشتق ندارد، این مسئله مبتنی بر مشتق نیست. نکته فنی آن مسئله که از جاهای سخت کفایه هم هست، آن اصلش ابتدائیش هم درست نیست، آن کلام صحیح نیست، ابتدائیش به این است که عنوان بنت الزوجة، عنوان زوجیت حیثیت تقییدی است یا تعلیلی؟ اگر تقییدی باشد یعنی زنی که با وصف زوجیت است دختر او بر انسان حرام است اما اگر حیثیت تعلیلی باشد زوجیت بر این زن آمد این منشا می شود، ذات این زن دختر گیرش بیاید بر من حرام است، این می شود حیثیت تعلیلی و آن حیثیت تقییدی، چون این کلمه حیثیت تقییدی و تعلیلی زیاد آمده من این توضیح را دادم و لذا هم عرض کردیم یکی از نکاتی که در باب استصحاب است چون این ها نوشتند یکیش همین است، اصلا یکی از نکاتی که منشا استصحاب بود این است لکن این را ما گفتیم نکته مستقلی ندارد، ربطی به استصحاب مصطلح ندارد، نتیجه اش با استصحاب است، اگر حیثیات را تعلیلی گرفتیم استصحاب جاری می شود در شبهات حکمیة کلیه، اگر حیثیات را تقییدی گرفتیم جاری نمی شود. مثلا اگر گفت آب متغیر به نجس، نجس است، ده کر آب است حوض بزرگی است، یک گوسفند توش سر بردند خون مثلا توش ریخته شده، حالا اگر بنا به این که خون طاهر باشد آن که خون نجس است، این حوض الان رنگش قرمز شد نجس است، یک روز ماند رنگش پرید سفید شد، خب عده ای گفتند استصحاب بقای نجاست می کنیم، عده ای گفتند نمی شود، آن سابقا آب قرمز بود الان سفید است، رنگش رفت، بقای موضوع نیست، آن هم نکته اش همین است، یکی از نکاتش، نه این که همه اش، یکیش استصحاب است، این خودش هم یک نکته مستقلی است، آن نکته این سات که وقتی می گوئیم این آب نجس است یعنی ذات آب نجس شد می خواهد رنگ باشد یا نباشد یا نه، ذات آب با وصف رنگ قرمز نجس شد، اگر گفتیم ذات آب إلا ما غیر لونه أو طعمه أو ریحہ، ذات آب با تغییر لون خب تغییر لون برداشته شد، آن نیست، نه استصحاب، ربطی به استصحاب ندارد، یک ناحیه دیگری است که نتیجه اش استصحاب است مثل انقطاع دم، انقطاع دم هم همین طور است خب، اگر گفتیم

قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض، موضوع زنی است که خون دارد خب الان خون پاک شده لکن غسل نکرده، این موضوع عوض شد، اگر گفتیم نه موضوع این است که وقتی زن خون دید این علت می شود که حرام می شود تا یقینا پاک بشود که با غسل است، اگر گفتیم ذات زن حرام شد آن وقت نتیجه اش این شد که بعد از قطع خون هم هنوز حرام است. این در همه جا هست، این نتیجه اش با استصحاب است اما تقریبا تقریب دیگری است و لذا آن جا هم عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده، حیثیت تقییدی است، این هم یک کلمه. در تمام آن موارد عرض کردیم به طور کلی بحث اجتماع امر و نهی را هم عده ای از این راه آوردند که حیثیت تقییدی بگیریم یا حیثیت تعلیلی، البته عرض کردم بحث اجتماع نکات فراوان دارد، این اصولا در مباحث اصولی ما کثیر الدوران شده این حیثیت تقییدی و تعلیلی، این ضابطه هایش را یاد بگیرید اگر در لسان دلیل شرعی و قانونی آمد حیثیت تقییدی است، اگر در احکام عقلی آمد حیثیت تعلیلی است. این به طور کلی ضابطه کلیش این جوری است.

یکی از حضار: و لا یفرق فی صحة الاستثنا بالآیة بین أن یکون الاستثناء متصلا کما هو الظاهر بأن یکون الباطل علتا فیکون معنی الایة لا تملکوا اموال الناس بسبب من الاسباب فإنه باطل، إلا أن تكون تجارة عن تراض

آیت الله مددی: بسبب من الاسباب فإنه باطل، یعنی چه؟

یکی از حضار: یعنی حیثیت تعلیلی همین می شود، می گویند إنه باطل، باطل علت می شود. و أن یکون منقطعا بأن یکون الباطل قیدا.

آیت الله مددی: یعنی حیثیت تقییدی

پس نتیجتا، من حیث النتيجة با مرحوم آقای طباطبائی یکی نیست چون آقای طباطبائی می گوید

یکی از حضار: ایشان می گوید فرق ندارد بین این که این جا استثنا را متصل بگیریم یا منفصل بگیریم

آیت الله مددی: فرق که می کند

یکی از حضار: و لا یفرق بین أن یکون فی صحة

آیت الله مددی: ببینید اگر دلیل این شد که لا تملکوا بشیء من الاسباب، آن وقت این عام می شود، تمام اسباب باطل می شود مگر

احراز بشود تجارت عن تراض،

یکی از حضار: این منقطع است

آیت الله مددی: این متصل است که ایشان گفت

یکی از حضار: متصل است

آیت الله مددی: خب این اثر دارد. ببینید یک دفعه می گوید لا تاکلوا، چون دقت نشده، یک دفعه می گوید لا تاکلوا اموالکم بینکم إلا

أن تکون، یعنی بالباطل را نمی آورد، از نظر فنی و اصولی می خواهم بگویم، یک دفعه می گوید لا تاکلوا إلا أن تکون، لا تاکلوا

فقط، اگر این باشد مقتضای قاعده این طور می شود که کل انحای اکل مال مردم باطل است مگر یک صورت، تجارة عن تراض،

پرسش: این متصل می شود؟

آیت الله مددی: این متصل می شود و عام هم می شود، آن وقت اگر در مثل معاطات شک کردیم تجارة عن تراض هست یا نه، حالا

اگر شک در مصداق مخصص باشد می گویند بر نمی گردد، حالا بنا به رای قدما که می گویند بر گردد، آن وقت به عام بر می گردیم

می گوییم باطل است اما اگر گفت لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حیثیت تقییدی شد، آن وقت اگر شک کردیم معاطات باطل است

یا باطل نیست، معاطات تجارة عن تراض است این جا دوران امر بین این می شود که داخل در مخصص باشد یا داخل در عام باشد،

این نتیجه اش خیلی فرق می کند، این نتیجه کار خیلی فرق می کند یعنی به عبارة اخرى بنا به این که بالباطل را بگیریم فرد سوم

فرض می شود، فردی است که شک داریم تجارة عن تراض است یا باطل است

پرسش: شبهه مصداقیه می شود

آیت الله مددی: آهان

اما بنا بر این فرض ایشان نه دیگر نداریم، فرد سوم نداریم، همه اش در عام وارد است، فقط یک مورد خارج است، در خود قرآن یکی از آیات عجیبه قرآن که واقعا انسان رویش فکر می کند حالا یک قصه ای هم دارد که نمی خواهم بگویم، یکی از آیات این است که الاخلاء یومئذ در روز قیامت بعضهم لبعض عدو، می گویند خلیل اصطلاحا از صدیق بالاتر است، آنی که در خلال تمام سلول های وجودیش رفیقش باشد بهش خلیل می گویند، آن وقت قرآن یک اصل کلی عجیبی دارد، الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین، غیر از تقوا حالا می گوید رفیق من است، دوست من است، چقدر با هم، قرآن می گوید همه این ها دشمن اند، خیلی عجیب است، آیه خیلی عجیب است، آنی که واقعا عامل دوستی و صداقت است تقواست، الاخلاء این آیه خیلی عجیب است، واقعا تعجب آور است، الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین، حالا بخواهیم باز وارد آن آیه بشویم خارج می شویم، خیلی آیه ای است که انسان رویش فکر بکند خیلی عجائب دارد.

علی ای حال کیف ما کان یک دفعه آیه می گوید لا تاکلوا اموالکم إلا أن تکون، این حرف آقای خوئی که بسبب من الاسباب این می شود دیگر، آن وقت این عام منعقد می شود معاطات داخل عام می شود،

پرسش: داخل اکل مال به باطل

آیت الله مددی: نه به باطل نگرفت دیگر. سبب من الاسباب، باطل نگرفت، حیثیت تقییدی گرفت اما اگر گفت لا تاکلوا اموالکم بالباطل، این عنوان دارد، تجارة عن تراض هم عنوان دارد، هر دو عنوان دارند، آن وقت فرد سوم فرض می شود مثل معاطات، این اکل مال به باطل است یا تجارة عن تراض است؟ قطعاً خلاف ظاهر است، من همین را می گویم.

پرسش: اولی هم فرض این است که یا این یا آن دیگر

آیت الله مددی: نه می گفت بسبب من الاسباب، سبب که هست، می گوید لا تاکلوا اموالکم بسبب فانه باطل بسبب، این سبب را مطلق گرفت، عام گرفت، این نکات فنی را ما باید امروز هم بگوییم، این نکات فنی است، اگر این جور معنا بکنیم که خلاف ظاهر است، خب این معنا که خلاف ظاهر است، ما باشیم و ظاهر ظاهرا دو تا عنوان وجودی اند، یکی بالباطل است مثل بقیه موارد که ما

یک دلیل داریم اطلاق این اقتضا می کند اطلاق آن یکی اقتضا می کند، آن وقت در این جا چگونه باید حل کرد آن بحثی است که امروز باید برسیم، این مباحثی که ایشان فرمودند اکل به معنای تملک خیلی بعید است.

یکی از حضار: دو تا را در مصباح الفقاهة احتمال داده اند

آیت الله مددی: غرض این که این مطلبی که ایشان فرمودند که اصلا اکل به معنای تملک خیلی بعید است

پرسش: اگر یک ملکی را که یک سال است به دست آورده است از راه قمار ولی نرفته تصرف بکند، یک سال است به دست آورده تصاحب کرده ولی هنوز تصرف نکرده است، این را اکل مال به باطل می گویند یا نمی گویند؟

آیت الله مددی: نه دقت بکنید چون خود این که، چون در باب غضب، غضب حتما این نیست که شما حتما یک چیزی را بگیرید، ممکن است که یک خانه ای در آفریقا باشد شما از این جا غضبش بکنید، فرض کنید سند خانه را به اسم خودتان بکنید قانون هم بیاید آن را امضا بکند کسی نگذارد، استیلا عنوان غضب است، این تصرف در این جا مراد این است لا تاکلوا اموالکم، مثلا در آیه ای که در مورد رهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل، یعنی یتملکون؟ ظاهرا خوردن هست می خواهد تملک هم نباشد، هدایا را به آن کنیسه می برند، برای کلیسا، برای کشیش، می رود آن جا مثلا، می گویند بهشت می فروختند، گناهان را با پول می بخشیدند، غرض این لیاکلون ظاهرا این است، ظاهرا مراد تصرفات در اموال است، ظاهرا عرفش این طور است، حالا مرحوم آقای علامه گفت تصرفی که مفنی باشد، این هم احتمالش هست.

خدمتتان عرض کنم که دو سه تا نکته تا الان روشن شد آن ها را توضیحی بدهیم، اول عرض بکنیم که کلمه إلا که این جا منشا بحث شده و این که گاهی متصل است گاهی منفصل است اصولا معانی حرفیه یک مشکل کلی دارند، در اصول ما هم این قدر مباحث خاصی راجع به معانی حرفیه مطرح شده این به خاطر وجود مشکل است و خصوصا بعضی از الفاظ مثل إلا که لذا می گفتند که گاهی در قرآن به معنای غیر بکار برده شده یعنی معنای اسمی بوده غیر از این که حالا إلا در جایی که نوشته شده إلا تنصروا کانه اصلا این و لا است، این بحث مشکل دارد، این اشکالی هم از نجم الاثمه نقل کردیم که تناقض است این اشکال وارد نیست، تناقض نیست، اولاً

.....

للمتكلم أن يلحق بكلامه ما يشاء یا ما يشاء حتى إلى أن ينصرف من كلامه، می تواند اضافه بکند و این نکته إلا آمدن را هم عرض کردیم یک نوع در لغت عرب بکار برده شده، فارسی هم همین طور است، نه نکته لفظی دارد که در فرهنگ ها پیدا بکنید، این ها نکته های بیانی دارد، وقتی گفت جاء القوم إلا زید می خواهد تاکید بکند همه شان بودند فقط زید خارج است، این کلمه جاء القوم را اگر می گفت جاء القوم و زید لم یجیء این نکته در نمی آمد، خوب دقت بکنید این هم ظرافتی است این کلمه إلا این نکته اش این است که من سابقا عرض کردم چون در حروف مسائل متعددی است، حالا غیر از این بحث هایی که در اصول ما هست نکات متعددی است، یکی از نکات مهم در حروف این است که اصولا بشر حروف را در استعمالات خودش بکار برد برای کوتاه کردن جمله است یعنی همین کلمه سرت من البصرة که نسبت دادیم سیررا به خودتان به نحو نسبت فعلی، اسناد فعلی که سابقا متعرض شدیم، خود این مطلب که این اسناد فعلی توش زمان دارد، بخواهی همه این ها را یکی یکی بگوییم این نزدیک دو سطر می شود و ربط این سیر به بصره به عنوان مبدئیت، به عنوان این که سیر قبل از بصره نبوده، مراد از مبدئیت یعنی قبل از بصره نبوده، یا منشائیت، سابقا عرض کردم که عده ای هم من را نشویه می گیرند که شامل جمیع، به نظرم در مغنی برای من پانزده تا معنا نوشته است، این که جامع کل آن معانی بشود به جای ابتدا نشویت را گرفتند مثلا برای باء علی ما ببالی چهارده تا معنا در مغنی دارد اولیش را الصاق گرفته است و گفته است که اصلا بصری ها همین را گفتند، این ها بحث هایش را در جای خودش عرض کردیم، این معانی اصولا برای تلخیص کلام است، این یک زاویه بحث که نمی خواهم حالا توضیح بدهیم. یک بحث دیگرش این است که اصولا حروف زوایایی است که یک موضوع را می بیند، حروف و هیئات و معانی حرفیه به طور کلی، آن اصطلاحی که ما بهش معانی حرفیه می گوییم و لذا من همیشه یک اصطلاحی را عرض کردم معانی اسمی دلالت بر پیشرفت های صنعتی و پیشرفت های تمدنی دارد، معانی حرفی دلالت بر پیشرفت های فلسفی و فکری دارد چون یک شیء را از زوایای متعدد تحلیل می کند، اگر ما کلمه فرهنگ و تمدن را به دو معنا بگیریم کما هو الظاهر، معانی حرفی در فرهنگ موثر است، معانی اسمی در تمدن موثر است یعنی این طبیعت معانی حرفی به خاطر



این حالت خاصی که دارد و لذا معانی حرفی دارای یک راز و رمز خاص خودش است مثل کلمه إلا و انصافا هم اگر مجموعه موارد استعمال إلا را در قرآن نگاه بکنیم این معنا حس می شود.

نکته سوم، من با این که این کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة جرج زیدان را دارم لکن آن مقداری که من ابتدائاً نگاهش کردم آن جا ندیدم، از آن نقل کردند که ایشان معتقد است که حروف یک نوع صورت کوتاه شده اسم است مثلاً کلمه ألا مخفف کلمه علی بوده است ولو آن اسم را الان نداریم، مثلاً کلمه فی که به معنای ظرفیت است مثلاً در اصلش فیق بوده و فیق در لغت عرب به معنای ظرف است، این ها اسم بودند که کوتاه شدند، حالا نمی دانم عبارتش تقطیع آمده یا چیزی شبیه این، من خودم در کتاب تاریخ آداب دیدم، اگر این مطلب باشد چون می دانید جرجی زیدان مال خیلی وقت پیش است، اگر این مطلب درست باشد قاعدتاً در بحث های زبان شناسی اخیراً مخصوصاً در زبان عربی حتماً بحث های فراوانی راجع به این جهت شده است، من چون فعلاً ندیدم نمی توانم نسبت بدهم، این مسئله که مثلاً همین کلمه إلا احتمالاً مثل همان إلا تنصروه که می گویند إن لا تنصروه بوده مثلاً جاء القوم إلا زیداً، مثلاً این جور بوده إن لا نذکر زیداً، مثلاً این جوری بوده، یک کلمه ای بوده بعد مختصر شده، این اگر باشد خیلی جای توجه است یعنی در معانی حرفی به جای این بحث های استثنای متصل و منقطع آن است، در استثنای منقطع هم توضیحاتی گذشت که دیگر تکرار نمی کنیم.

پرسش: این نمی تواند درست باشد چون معانی حرفی ربطی اند، اگر باشد ربط برداشته می شود.

آیت الله مددی: معانی حرفی ربطی بودنش روشن نیست، ربط نیست، فانی در غیرند، ربطی نیستند

این هم راجع به این مطلب، مطلب دیگری که خیلی مسئله مهمی است آن نحوه تمسک به اطلاقات و عمومات کتابی است که عرض کردیم

پرسش: فرق ربط با اندکاک چیست؟

آیت الله مددی: ربط یعنی می آید دو تا را جمع می کند مثلا سیر را می آید با بصره ربط می دهد، معنای ربطیش این گرفته است لکن این نیست، در معنای حرفی چون آن جا معنای حرفیش خود هیئت فعل ماضی هم معنای حرفی است، فرق نمی کند. آن وقت در لغت فارسی و انگلیسی و حتی لغت یونانی اصل این ها می آمدند با اضافات در اول کلمه و آخر کلمه درست می کردند، این بحث خارج است فعلا ولش بکنیم.

بحث تمسک به اطلاقات کتاب و استفاده متون قانونی از کتاب هم یک بحث سابقه داری در اسلام است، بحث جدیدی نیست و سعه و ضیق او محل کلام است، انصافا بعضی از شواهد اگر اقامه بشود کاملا به ذهن ما واضح می شود که مثلا آیه در مقام اعطای قانون است، در مقام بیان قانون است یا آیه در مقام بیان ملاکات است الی آخره، اخباری ها خودشان را از این جهت راحت کردند اصلا تمسک به آیات نمی کنند می گویند آیات کلا در مقام اصل تشریح اند قابل استدلال اصولی و فقهی نیستند لکن انصافا این مطلب این ها را نمی شود قبول کرد، شواهدی که بر موارد اقامه می شود مواردش فرق می کند، یکیش هم حالا در خود این آیه تطبیق بکنیم تا برسیم به موارد دیگری که در این جا مطرح است.

مسئله ای که ما در این جا داریم نکته سوم، آن یک مقدارش نکته دوم که آن را هم نمی شود الان صحبت کرد چون خیلی بحث طولانی است راجع به حقایق خطابات قرآنی و بلاغت قرآنی که تعبیر خاص و نکته خاص خودش است.

نکته دیگری که دارد عرض کردیم در کلمه اکل و اموال این چهار تا آیه در قرآن داریم، چهار آیه آمده است البته اکلهم السحت هم داریم، آن اکل به اموال.

دو تا آیه توش بین دارد و دو تا آیه هم بین ندارد، یک آیه در سوره بقره است و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام، تدلوا از دلو است، دلو هم چیزی است که در چاه آویزان می کنند، می گویند خداوند متعال تعبیر فرموده کانما شما چطور دلو می اندازید چیزی از چاه در نمی آید شما یک پول می اندازید حکم را قاضی به نفع شما در می آورد، و تدلوا بها الی الحکام، در روایت دارد الی القضاة.

این آیه مبارکه توش کلمه بین دارد و دنباله اش یک مصداق دارد برای سبب باطل، و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام، یکی از مصادیق را بیان کرده.

آیه دومی هم که بین دارد همین آیه است استثنا دارد، إلا أن تكون تجارة عن تراض، پس دو تا آیه که با کلمه بین هستند یکیش تطبیق کرده و یکیش هم استثنا کرده، طبعاً آنی که تطبیق کرده آن قسمت تطبیقش بار حقوقی ندارد، قانونی ندارد، اصولی ندارد، چون تطبیق است دیگر، رشوه بگیر، اولش چرا، مثلاً بگوئیم عموم دارد، بار حقوقی دارد یعنی برای تمسک به عنوان دلیل اما دومیش و تدلوا بها الی الحکام آن دیگر نه جنبه مطلق است و نه عام است، آن حکم معین خودش است.

پرسش: در آن حکم خودش که عمومیت دارد

آیت الله مددی: خب هر حکمی این طور است، اختصاص به این ندارد.

اما در این جا خوب دقت بفرمایید لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، این ظاهرش عام است، ظاهر این لفظ عام است، از نهی لا تاكلوا عمومیت در می آید، بعد فرمود إلا أن تكون تجارة عن تراض، اگر ما باشیم و طبق قاعده این مستثنا مطلق است، اولیش عام است دومیش مطلق، حالا رویش فکر بکنید، اولی به لحاظ فقهی و اصولی عام است، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل اما دومی إلا أن تكون تجارة عن تراض این مطلق است یعنی مطلق تجارة عن تراض است، مثلاً بگوئیم چون در مقام بیان است اقسام تجارت به شرطی که عن تراض باشد این مشمول آیه می شود، آن وقت این باید توش مقدمات حکمت بیاید. این راجع به این مطلب. این مطلب دیگری که عرض شد.

مطلب دیگری که در این جا باید در مورد نظر گرفت در دو تا آیه دیگری هم ما اكل اموال داریم و اكلهم اموال الناس، اصلاً فکر می کنم آن جا هم باید باطل باشد، نگاه بکنید اكلهم اموال الناس آن جا هم به نظرم، آن جا بین ندارد، یک آیه دیگر هم داریم نشد من قبل و بعدش را نگاه بکنم، إن كثيرا من الاحبار و الرهبان لياكلون اموال الناس،

یکی از حضار: بالباطل هم دارد

آیت الله مددی: قبل و بعد این آیه چیست؟ در کدام سوره است؟ آیه اش را مدنی نوشته است.

یکی از حضار: وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ

آیت الله مددی: این اکلهم اموال الناس را ببینید این جا بین ندارد، وقتی بین ندارد گردش مالی مراد نیست، این گردش مالی دیگر نیست، اگر بین آمد مراد گردش مالی است، اگر بین نیامد خود خوردن است، خود تصرف و خوردن اموال مردم است، نمی خواهد با کسی معامله بکند، آن یکی دیگر إن كثيرا من الاحبار و الرهبان در کدام سوره است؟ اموال مردم را می خورد. می خورد که خوردن با زبان نیست، تصرف است، آن یکی آیه دیگر است

یکی از حضار: ۳۴ توبه

آیت الله مددی: بخوانید

یکی از حضار: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

آیت الله مددی: این هم بین ندارد، یعنی بحث سر این است که این احبار، احبار جمع خبر مال یهودی هاست، رهبان هم مال مسیحی هاست، این هایی که این اموال را بگیرند بحث مبادله نیست، پس دو تا ما اکل اموال به باطل داریم لکن بین توش ندارد، دو تا دارد. نکته دیگری که این جا الان می خواهیم بگوییم که این بحث را درست بکند ببینید در هر چهار مورد اگر دقت بکنید فرض کار بر تراضی است اصلا نه این که اطلاق داشته باشد با تراضی یا بدون تراضی، لا تاكلوا اموالكم یعنی مع التراضی، اصلا فرض تراضی است، حالا یا بگوییم هر چهار تا آیه را که نگاه می کنیم مثلا و لا تاكلوا اموالكم بینكم بالباطل و تدلوا بها الى الحكام، اولاً قاضی از خدش می خواهد پول بگیرد، این هم می گوید من پول را می دهم برای این که کار من راه بیفتد، اصلا فرض هر چهار مورد فرض بر تراضی است، آن رهبان و احبار هم که می گیرند آن بیچاره های عوام با خوشحالی به این ها پول می دهند.

پرسش: و تدلوا بها الى الحكام این دو تا حکم را می دهد

آیت الله مددی: می دانم، مصداق اکل مال به باطل است، می خواهم بگویم مصداقش است

پرسش: نه دو تا کار است

آیت الله مددی: چون ادلاء الی الحکام باطل است، واضح است باطل است، آن مصداق است.

حالا اگر این مطلب ثابت شد یا از راه دیگری وارد بشویم این بحث را سابقا هم کرارا گفتیم، یک بحثی را آقایان دارند الان همین بحث معنای حرفی، یکی از معانی حرفی هیئات است، یک بحثی دارند که ظاهر هیئت ظهور در اختیار دارد، مثلا عن الرجل صلّی یعنی با فهمش و اختیارش یا اقیموا الصلوة این یعنی با اختیار، لا تاکلوا اسناد اکل است، ظاهر اسناد اکل در معنای حرفی و در هیئت معنایش تراضی است، با اراده است، با اختیار است، لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل فرض کنید حاکم بیاید من را وادار بکند که مال مردم را به زور، این مصداق آیه نیست بدون تردید

پرسش: لازم نیست که با تراضی باشد، خود آیه هم بعدش دارد استثنا شده تراضی

آیت الله مددی: می خواهم همین را بگویم، خوب دقت بکنید. من نکته فنی را این می دانم معنای آیه اگر بخواهد یک ماده قانونی بشود این است: یا ایها الذین آمنوا در اموال تصرف نکنید، لا تاکلوا تصرف نکنید، در اموالی که با تراضی مبادله می کنید اگر با سبب باطل مبادله می کنید یعنی فرض اکل مال در این جا بینکم گردش مالی فرضش با تراضی است، مشککش در این است که سبب باطل است، إلا أن تكون تجارة، یعنی این را یک فرض بگیرید، یا به سیاق یا به مجموع یا به سیاق یا به ارتکاز. همین هم هست. این نتیجه اش چه می شود؟ این طور می شود، البته گاهی اوقات من به ذهنم می آید که معنا واضح است چرا آقایان این قدر بحث کردند؟! به نظر من که معنا واضح است تصرف نکنید در اموالی که از دیگران می گیرید و معامله می کنید، با تراضی ای که از سبب باطل است، بلکه با تراضی با سبب صحیح، با تجارت، خب استثنا می متصل شود. البته ما دیروز عبارتی را از فخر رازی خواندیم گفته بود إذا تراضیتم، إذا نمی خواهد، اصلا فرضش تراضی است، اختلاف ما با آن عبارت این است پس در حقیقت ما اگر آیه را صدرا و ذیلا با هم مقایسه بکنیم از این چهار حالت دو تا تراضی و عدم تراضی، دو تا سبب باطل و غیر سبب باطل، هر کدام دو تا دو تا چهار تا می شود، اگر سبب باطل باشد و تراضی باشد این به نص آیه باطل است و حرام است، سبب باطل باشد و تراضی این

نص آیه. سبب باطل باشد و تراضی نباشد این به اولویت باطل است، وقتی با تراضیش باطل شد این به اولویت باطل است. بعد سبب صحیح باشد و تراضی باشد این صحیح است به نص آیه، البته ما گفتیم سبب، ظاهر آیه را نباید خارج شد، ظاهر آیه خصوص تجارت است، بگوییم بقیه اسباب مثل اجاره و این ها به سنت پیغمبر یا به دلیل قطعی اضافه شدند و إلا ظاهر آیه که تجارت است، دست که نمی توانیم برداریم.

پرسش: تخصیص اکثر لازم می آید

آیت الله مددی: نه الان جوابش را می دهیم.

این صورت سوم، صورت چهارم سبب صحیح باشد و تراضی نباشد، این به مفهوم قید است، پس چهار صورت را از این آیه مبارکه ما در می آوریم سبب باطل و تراضی این به نص آیه، سبب باطل و تراضی نباشد به اولویت، سبب صحیح باشد و تراضی باشد به نص آیه، سبب صحیح باشد و تراضی نباشد به مفهوم قید. و مفهوم قید را عرض کردیم با قرائن می شود گفت، یعنی اگر در مقام خطاب بیان باشد و خصوصیات باشد و لذا گفتیم مطلق است، آن وقت اگر این جور معنا کردیم اولاً به نظر ما که معنای آیه خیلی واضح است، اصلاً این بحث ها را نباید بکنیم، من عمداً دو روز شما را معطل کردیم که معنایی که به ذهن خودم است عرض بکنم، دیگر این بحث هایی که الان مطرح شد پس نظر آیه اساس مصب کلام روی تراضی است، روی سبب است، تراضی در هر دو صورت فرض شده است یعنی اگر شما آمدید با تراضی با سبب فاسد، با سبب باطل این تراضی تاثیر گذار نیست، این تصادفاً آیه مبارکه این عقود رضائی را حل می کند یعنی از بین می برد، نکته فنی این بوده که شما نیائید بگویید من دارم قمار می کنم اما راضیم، او هم راضی است و من هم راضیم، مال من است، الناس مسلطون علی اموالهم، من دارم ربا می دهم، خوب تامل بکنید! من راضیم پنجاه کیلو می دهم ۵۵ کیلو می گیریم او هم راضی است، اگر تراضی آمد معامله درست است، این آیه ناظر به این است که تراضی به درد نمی خورد، خود سبب هم باید صحیح باشد.

.....

پس آیه در حقیقت نکته اساسیش این است که تراضی کافی نیست برای حلیت تصرف، تراضی در سبب صحیح درست می کند نه تراضی با سبب فاسد، تراضی با سبب باطل تاثیرگذار نیست، لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل، حالا معاطات را بعد توضیح می دهم. این اگر این شد یا ایها الذین آمنوا و چون عرض کردم بینکم آمده و کلمه اموالکم با این که این اموال من نیست، اموال شما هم هست، وقتی به من می گوید اموالکم در صورتی که مال مردم است، یعنی مال من با مال شما پس این باید هیئت اجتماعی را در نظر گرفته یعنی در جامعه اسلامی نباید به مجرد تراضی گردش مالی داشته باشند با سبب فاسد به این عنوان که ما تراضی داریم، اگر سبب باطل بود، اگر سبب فاسد بود به مجرد تراضی درست نمی شود، بله اگر تراضی با سبب صحیح بود آن درست است اما تراضی با سبب فاسد نمی شود

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین